

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که در این کتاب شیخ مجلسی قدس الله نفسه، متعرض آن روایتی که راجع به نفاق بود، بعد ایشان نوشتند قد مضی بعض الاخبار فی باب الوفا، نشد مجال که بینم باب وفا، توی این جلد که نیست، این جلد ۷۵ است، احتمالا جلدهای قبل است. و جوامع المکارم، راست است، توی مکارم اخلاق که ایشان جوامع را جمع کرده که بسیار باب مفیدی هم هست، جلد ۶۹، در آنجا مسئله وفاء به عهد هم توی عده ای از روایات آمده، اما توی همه اش نیامده، توی کمی آمده، یعنی نسبتش، فرض کنید حالا همین روایتی که ایشان آورده حالا نه اینکه ما خودمان بگوییم دلالت دارد یا ندارد، فرض کنید مثلاً اگر چهل تا حدیث آورده توی دو تایش آمده. توی دو تا، توی همه اش نیامده، خیلی نسبتش کم است. این مال این قسمت.

توی دوسه تا از روایاتی که در آن جوامع الکلم آمده، صدق البأس آمده، بأس با ب و همزه و سین. صدق البأس. بعد هم دارد صدق الحدیث. این کلمه بأس را نفهمیدم مراد چیست، صدق البأس، آیا مراد همین صدق الوعد است؟

یک وقتی سابقاً به یک مناسبتی عرض کردم چون کلمه لا بأس در روایات به کار برده شده و عده ای اعتقاد دارند که لا بأس یعنی جایز، یا مثلاً آن، این لا بأس آن مخصوصاً اگر شرط باشد آن کان کذا فلا بأس، و این اگر خلاف آن باشد، فیه بأس، بأس را به معنای کراهت گرفتند. و سابقاً توضیح دادیم که عده ای معتقدند که بأس در اینجاها به معنای حرمت است نه به معنای...

و مرحوم نراقی البته در کتب فقهی ما هم آمده یعنی فرض کنید در جواهر و دیگران، متعرض این کلمه شدند. تصادفاً کلمه بأس توی کتب رجالی هم آمده، حالا غیر از فقهی و روایات، توی کتاب رجالی هم یک بحثی دارند در الفاظ جرح و تعدیل که آیا لا بأس از جزو تعدیل هست یا نه؟ فلان لا بأس. توی نجاشی هم داریم ما، توی کتب اهل سنت هم داریم.

و توی بحثهای رجالی یا مقدمات کتب رجال، بحثی دارند البته این بحث در کتب رجال ما فعلاً غالباً توی مقدمات آمده، توی همه اش نه، توی عده ای. در کتب اهل سنت غالباً در کتب اصول آمده. در بحث جرح و تعدیل روات و اینها. و در کتب درایة الحدیث هم آمده. الفاظی که دلالت بر جرح و تعدیل می کنند، یکی هم کلمه لا بأس است که آیا دلیل بر تعدیل هست یا نه؟ نجاشی هم دارد بحث لا بأس را.

به هر حال مرحوم نراقی در کتاب عوائد خودش یک عایده ای را قرار داده به معنای کلمه بأس. ایشان می خواهد استظهار بکند که قاعدتا مراد از فیه بأس، یعنی حرام است نه مکروه است. و همین هم درست است. به هر حال جاهای دیگر هم فقهای ما گفتند که من نمی خواهم وارد بشوم.

کلمه بأس وشواهد قرآنی هم هست. جاءهم بأسنا، بأس به معنای عذاب و اصل کلمه بأس به معنای عذاب بوده است. در آیات قرآن هست حالا نمی خواستم وارد بشوم.

این کلمه را می گذاریم بحثش را یک جای دیگر. فقط می خواستم اشاره کنم ذهنتان باز بشود.

انما الکلام من نفهمیدم این صدق البأس شاید در دو تا از روایات جامع المکارم من دیدم، مکارم اخلاق، احتمال می دهم چون بعدش هم صدق الحدیث دارد، بلافاصله بعد از صدق البأس، صدق الحدیث دارد. شاید به معنای اینجا یک معنای اگر لفظش غلط چاپ نشده باشد، لفظ درست به ما رسیده باشد، به یک معنایی که مفید به معنای وعد باشد، والا بأس به معنای وعد الان توی ذهنم نیست.

و ما تا جایی که من مراجعه کردم چون این مراجعه کامل نیست، در کتاب نهاییه ابن اثیر که شرح قریب الحدیث است و حدیث را آورده، این حدیث را هم معلوم می شود سنی ها ندارند، صدق البأس را ذکر نکرده است. مثلاً فی الحدیث صدق البأس.

تا اینجا جایی که من نگاه کردم گیر کردم حالا بعد اگر آقایان جایی نگاه کردند که این صدق البأس که آمده شاید مراد حالا چه بوده، وعد بوده، چون با صدق الحدیث علی حال نمی سازد.

علی ای حال این هم که بعضی اخبار ایشان و روایات دیگری که حالا من دیگر نمی خوانم چون اینها خوانده شد.

س: ببخشید صدق البأس را کسی گرفته به معنای صدق وعد؟

ج: نه. توی کتاب بحار آمده، تفسیر هم نکرده، ذیلش نوشته

س: کتاب بحار در جای خاصی آمده؟

ج: در جلد ۶۹، آخر ۶۹، به این که من دارم

س: که مرتبط به صدق وعد است مثلاً؟

ج: نمی دانم چون علامات مومن است، صدق البأس و صدق الحدیث و اداء الامانه این جوهری است پشت سر هم

س: در باب خلف وعد است دیگر

ج: نه خلف وعد نیست، مکارم الاخلاق است.

س: پس چرا مطرح شده؟ سوال این است

ج: من مطرح کردم، کسی مطرح نکرده

چرا الان مطرح کردیم؟ چون ایشان نوشته بعضها فی باب جوامع المکارم. نمی دانم مراد ایشان، چون توی جوامع المکارم یکی هست که وفاء به وعد است، کم دارد. دو تایش آمده صدق البأس و صدق الحدیث. این من اضافه کردم کسی مطرح نکرده، کسی از آقایان مطرح نکرده است.

س: اطلاق خوف و رجاء تفسیرش را گفتند، نوشته وقال بعد صدق البأس ای الخوف او الخلوغ او الشده ۰۶:۰۸

ج: شاید، علی ای حال صدق البأس یعنی انسان صادقانه مثلاً خاشع باشد در مقابل خدا.

نمی فهمیم علی ای حال با صدق الحدیث نمی سازد. نمی فهمم. عرض کردم این تعبیر صدق البأس هم در روایات عامه تا جایی که من دیدم، نیامده، چون اگر آمده باشد این اثر در نهایت دارد. در نهایت متعرض بأس شده به این معنا متعرض نشده است.

و عرض کردم در ماها در کتب فقهی ما مثل آقای خویی و دیگران همه شان دارند یک جایی که حدیث لا بأس را می خواهند استفاده بأس بکنند که آیا کراهت یا حرمت، اینها را توضیحاتش را دادیم نمی خواهیم الان وارد آن بحث بشویم.

و عرض کردم در عوائد نراقی یک عایده ای دارد، عواید ایشان مثل قواعد فقهیه است، قواعد هم نیست، فواید متفرقه است. در معنای بأس، خیلی هم طولانی ننوشته، از آیات آورده که بأس به معنای عذاب است.

س: پس فلا بأس یعنی فلا عذاب

ج: بله. حالا آن دیگر ما را خارج نکنید خیلی از بحث خارج شدیم. حالا آن بخش در یک جایی که روایت توش لا بأس باشد آنجا

توضیح می دهیم.

علی ای حال این که ایشان نوشته جوامع المکارم اشاره کرده، چون باب الوفاء را که ندیدم، اما جوامع المکارم، سر اینکه من ابواب مختلف را مراجعه می کنیم چرا این حالا این حدیث باب تمام شده یا همین جوری، در میان احادیث اهل سنت، چون یکی از جوابها هم

همان است که چرا روایات با اینکه ظاهر در وجوب وفاء و حرمت به اصطلاح خلف است، عمل نشده، حمل بر استحباب شده است؟ یک حدیثی را در مصادر اهل سنت دیدم به دو سه تعبیر. ما دنبال این بودیم که این را در شیعه هم ببینیم هنوز پیدا نکردم.

من وعد به اصطلاح مثلاً اخاه و هو یحدث نفسه عن لا یفی به؛ خوب دقت کردید؟ مثلاً می گوید بعد از ظهر ساعت پنج می آیم، تو قلبش هم می گوید نیایم. و هو یحدث نفسه، این که عده ای از اهل سنت گفتند روایات خلف وعد را حمل بر این کردند. چون این بحث را ما مطرح کردیم، آقای خویی هم مطرح کردند، که روایات ظاهر در وجوب وفاء است و حرمت خلف وعد. چرا اصحاب حمل بر استحباب کردند؟

تا آنجایی که من دیدم، این که می گویم ابواب مختلف سری دارد. اهل سنت عده ای شان نکته فنی را این گرفتند، گفتند روایات خلف وعد مطلق هست؛ روایاتی هم داریم مقید. و هو یحدث نفسه عن لا یفی به؛ ما هم دنبال این بودیم که این مضمون توی روایات شیعه هست یا نه؟ دنبال این اصل مکارم را نگاه می کردم آقایان این و هو یحدث نفسه عن لا یفی به، در روایات ما آمده یا نه؟

عرض کردم در کتاب فتح الباری می گوید این روایات خلف وعد را باید تقیید بزنیم به آن صورتی که، که عرض کردیم آقای خویی گفته اینها حرام است و کذب است. دیگر بعد از ظهر ساعت پنج می آیم، بنایش هم هست پنج نیاید، پنج و ربع بیاید. این از محل بحث ما خارج است. و هو یحدث نفسه عن لا یفی به، این از محل بحث ما خارج است. آنها از این نکته استفاده کردند. چون این را می خواستیم بعد در بحث فقهی بگویم، دنبال این بودیم که اصلاً روایاتش پیش ما هست یا نه؟

البته در کتب مشهور اهل سنت نیست. نه در صحیح مسلم هست نه در صحیح بخاری. به نظر در آن کتاب فتح الباری از ترمذی نقل کرده، اگر حافظه ام خراب نشده باشد.

علی ای حال حالا این بحث را هم گفتیم که سرکثرت مراجعه به روایت برای این بوده که شاید اگر همچنین روایتی بود، این قرینه بشود بر اینکه حمل بر استحباب بشود. حدیث بعدی که مال اسماعیل صادق الوعد است. بعدی هم که عهد است. بعدی هم که باز مسئله اوفاکم بالعهد که فعلاً عرض کردیم. بعدی هم مال اینکه رسول الله (ص) به کسی.... بعدی هم مال اسماعیل است. بعدی هم تفسیر آیه اوفوا بالعقود به معنای عهد است که حالا انشاء الله بعد باید توضیحش را بدهیم. حدیث بعدی هم یک حدیثی است مال بعضی از اهل سنت نمی دانم اصلاً ایشان چرا آورده! مال ابا عمر و یکی دیگر، دو طرفش اهل سنت هستند. یک صحبتی بین آنها...

.....
حدیث هفده، کشف الغمه، مال مرحوم اربلی، قال الحافظ عبد العزیز که از بزرگان اهل سنت است، روا داود بن سلیمان، من دیروز توضیحاتش را عرض کردم، پریروز معذرت می خواهم. که این صحیفه الرضا چند تا نسخه دارد؛ یکی همین نسخه داود بن سلیمان است. این نقل می کند. فعلا شواهد قوی نداریم، چون معلوم است حضرت رضا (ع) از راه قزوین به طرف طوس رفتند. به نظرم چون توی یک نسخه صحیفه الرضا آمده سال ۱۹۵، احتمالا این روایت ایشان مثلا اگر این کتاب را ایشان شنیده باشد، از امام رضا علیه السلام در مدینه شنیده که عدة المومن نذر لا کفارة له، یک توضیحی به لحاظ متنش هم بعد عرض می کنیم.

عرض کردیم در روایات ما هم هست. الان در نسخی که ما داریم از صحیفه الرضا این نیست. عرض کردیم این صحائف مختلف هستند نسخشان. یکی هم همین داود بن سلیمان است.

س: یک نقل هست حضرت طی الارض کردند به قزوین ...

ج: اگر حالا طی الارض، آخر طی الارض دیگر توی فقه وارد نمی شود، توی رجال وارد می شود. عالم عرفان است به قول آن آقای عالم دیگری.

علی ای حال کتاب قضاء الحقوق ما سوری هست و معلومات ما راجع به ایشان، چون خواندیم حدیث عدة المومن اخذ بالید، بعد دارد یحص علی الوفاء بالمواعید، این یحص کلام خود سوری است، روایت نیست. نمی دانم چرا مرحوم آقای مجلسی هم آورده است. و قال المومنون عند شروطهم؛ خود ایشان مرحوم سوری برای باب وعد تأمل کردند چیز کردند به المومنون عند شروطهم. علی ای حال توضیح دادیم که شروط و عقود و عهود و نذور اینها هم با این ربطی به وعد دادند.

یک حدیث بعدی دارد که وضع سندی روشنی ندارد. خبر آن هم شبیه قصه ای که با پیغمبر (ص) کسی قراردادی بسته. بله، آن هم هست. مسئله نوادر راوندی هم به اسناد عن موسی بن جعفر عن آبائه، این را من سابقا یک شرحی دادم که حالا دیگر تکرار نمی کنیم. این کتاب جعفریات است.

س: این حدیث قبلی که یحص علی الوفاء شاید مرحوم مجلسی به عنوان توضیح نقل کرده

ج: به هر حال می خواهم بگویم عبارت روایت نیست. ایشان آخر بنایش این است که روایت است. باید بگوید قال السوری فی معنا یحص، این که کلام سوری است به هر حال، کلام روایت نیست.

نواد راوندی را هم سابقا عرض کردم. البته در این کتاب در این روایت لا دین لمن لا عهد له، وعد نیامده است. کلمه عهد آمده که بعد عرض می کنیم. در نهج البلاغه وصیت حضرت امیر(ع) به اشتر که وصیت معروفی است، نامه حضرت امیر(ع) به اشتر و توی به اصطلاح کتاب تحف العقول، بعد حضرت جمله وصایایی که به اشتر می کنند، ایاکا ان تعدهم فتتبع موعدک، یا تتبع موعدک بخلفک؛ خب این که واقعا برای من نظام که خیلی زشت است، دروغ بگوید، بگوید فلان کار را می کنیم، بعد انجام ندهد، این که خیلی... بله، و الخلف بعد، حضرت می فرمایند این کار را نکن، بعد، فان تعلیل می آورند، بعد می فرمایند و الخلف اگر حالا عطف بر اسم عند بگیریم، و الخلف یوجب المقت عند الله؛ چون اگر این کار را بکنی، تو در عند الله به اصطلاح مبعوضی، بغض و مبعوضیت و بدی ایجاد می کند.

و عند الناس قال الله سبحانه کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون؛ این دو تا روایت شد. یکی روایتی که قبلا خواندیم، توی نهج البلاغه هم در نامه حضرت امیر(ع) به مالک اشتر، که این آیه مبارکه کبر مقتا را بر خلف وعد تطبیق کرده است.

چون امروز می خوانیم مرحوم استاد اشکال می کنند روی خلف وعد معنا نمی کنند. پس دو تا مورد، یکی روایت از امام صادق(ع) داریم، یکی هم اینجا از امیر المومنین(ع) که آیه مبارکه را تفسیر به خلف وعد کردند. این نکته اش این است.

بعد و قال علیه السلام الوفاء لاهل القدر قدر عند الله، این اثبات می کند اجمالا وفاء به قدر خوب است اما ربطی به ما نحن فیه ندارد. یک ان الوفاء توأم الصدق، اگر بگوییم مراد از وفاء، وفاء به وعد باشد که دو قلوی صدق است. راست هم هست. وفاء با صدق متقاربت، لکن صدق یک نوع حکایت از یک امر واقعی است، و وفاء آن چیزی را که انجام داده، واقعی قرار می دهد نه اینکه حکایت باشد.

در شماره بیست، البته ایشان آنچه که از نهج البلاغه آمده یک شماره زده، الان متعارف است هر کدام را یک شماره می زنند. ایشان یک شماره زده است. حالا نمی دانم شماره مال مرحوم مجلسی است یا محقق کتاب است. که آیا خود مرحوم مجلسی حالا در اول نمی دانم این نسخه دارد یا نه، در بعضی از نسخ، در صفحه اول، بله این نسخه اینجا که ندارد حالا آخرش، یک فتوکپی از خط خود مجلسی هم هست، بحار، نسخه ایشان. نمی دانم این شماره گذاری مال ایشان است! من چون توضیحاتش را عرض کردم در وسائل شماره گذاری از خود صاحب وسائل است و عنایت دارد ایشان روی شماره گذاری. اینجا را الان نمی دانم، نمی توانم چیزی بگویم.

بله، خنده دار است اینجا بیست و یک، بعد بیست نوشته، یکی کم کرده است.

علی ای حال شماره بعدی که باید قاعدتا بیست و دو باشد، حالا بیست چاپ کرده، مشکاة الانوار عن الرضا علیه السلام. فعلا این

حدیث را نداریم جای دیگر.

س: در چاپ ما بیست و دو است.

ج: درستش کردند. اینجا بیست نوشته است.

مشکاة الانوار عرض کردم بسیار کتاب شیرینی است. خود من سابقا اصلا یکی از کتاب‌های مأنوس پیش من این بود. که یعنی کنار رختخواب ما بود، هر وقت می‌خواستیم بخوابیم خیلی جمع و جور و خوبی کرده، نحوه، در مولف کتاب اختلاف است، نوه مرحوم مجلسی مجمع البیان، و مثلا ایشان قائل به عدم حجیت خبر است، و لکن انصافا خیلی شیرین و خیلی قشنگ. تازگی هم تحقیق کردند، خوب شده، اجمالا دقیقا بررسی نکردم تحقیقش را.

س: موضوعش چیست آقا؟

ج: متفرقات است مثل اخلاق است. روایات اخلاق را آورده و متفرقات جمع کرده، خیلی قشنگ است انصافا بینی و بین الله

س: به درد محرم می‌خورد

ج: هان، احسنتم. ایام محرم نزدیک است، یکی از کتابهایی است که آدم همراهش داشته باشد در سفر. آن چاپ ۱۷:۴۰ که من دارم یک جلد است، اما به نظرم چاپ جدید دو جلد است.

س: آل البيت چاپ کرده است.

ج: بله، دو جلد، من هم دارم خودم دو جلد، به نظرم دو جلد است. حالا دارم چاپ جدیدش را اما فکر می‌کنم دو تا است. بله دو تا است.

انا اهل بیت، الان فعلا جایی در اختیار ما نیست، خب مصادری بوده که دیگر از اصحاب ما حذف شده است. نری ما وعدنا، وعدنا، انا اهل بیت نری ما وعدنا دینا علینا، علینا دینا؛ این نری مفعول اولش ما وعدنا، دینا دومی. کما صنع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

این حالا چون بعد هم انشاء الله اشاره می‌کنیم، آیا واقعا مراد حضرت رضا(ع) که می‌فرماید دین یعنی در ذمه هم هست؟! یعنی اگر گفت من مثلا امشب به شما صد تومان می‌دهم، بدهکار می‌شود و طرف طلبکار می‌شود؟ همان بحثی که آن روز مطرح کردیم. یا این از باب تأکید بر اداء است بر وعد. دقت کردید؟ این که می‌گوید دین، چون عرض کردیم از رسول الله(ص) در باب حج نقل شده که دین الله

.....
احق ان یقضی، و لذا هم بنایشان بر این است که با حج معامله دین بکنند. اگر فوت کرد و یعنی وفات پیدا کرد و بعدش هم حج نرفته باشد از ثلث مالش در می آید.

علی ای حال انا اهل بیت نری ما وعدنا علینا دینا کما صنع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، چون قضایای از پیغمبر (ص) نقل می کند. آیا این دین مراد تأکید است که حتما انجام بدهیم یا نه، این دین یعنی در ذمه هم هست؟! گفتم من امشب به شما صد تومان می دهم، بدهکار می شوم با این گفتن بدهکار می شوم.

شاید کلمه دین ظاهرش این باشد. و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم تقبلوا لی سته خصال، عرض کردم این قبول در اینجا شاید احتمالا کلمه قبالة، به اصطلاح امروز ما سند. شما سند بدهید به من به شش تا من به شما سند بهشت می دهم. سند بدهید که این شش تا کار را انجام بدهید.

عرض کردم این روایت در کتب اهل سنت هم هست. حالا ایشان چون از قال النبی نقل کرده نمی دانم از مصادر اهل سنت... یکی هم و اذا وعدتم فلا تخلفوا، هست توش، توی روایت اهل سنت هم هست.

و در همین کتاب بحار در این صفحه ۹۴ و ۹۷ این چاپی که من دارم، عن انس عن النبی (ص) انه قال تقبلوا لی بسة، عرض کردم روایت در اهل سنت هم هست.

این مجموعه روایاتی که ما دیدیم، بعضی از روایات را هم دیگر نخواندیم. آنهایی که در باب مومن و صفات مومن است. یک روایت را عرض کردم تا حالا، مثل اینکه پیدا نکردند آقایانی که نگاه کردند ظاهرا. یک روایت دیگر آن مسئله به اصطلاح ان لا به اصطلاح خلف نکند و یحدث نفسه ۲۰:۳۰

این اگر پیدا بشود خوب است. الان تعجب هم هست ایشان نیاوردند، مجلسی هم نیاوردند. با اینکه روایت سنی زیاد نقل کردند. من این را دیدم، حالا چون در روایات ما نیامده آقایان خواستند خودشان، در فتح الباری نقل می کند و ادعا می کند سر اینکه علما وفاء به وعد را مستحب گرفتند آن روایت است.

و یحدث نفسه ان لا یأتی به؛ یعنی روایاتی که می گوید خلف وعد مطلقا حرام است مقید می شود به آنجایی که از اول نیت خلف دارد، دقت کردید؟ این روایات مطلق است، مقید... این وجهش.

عرض کردیم آقای خویی هم مطرح کرده، عده زیادی، آقای خویی می گوید این مطلب کثیر الدوران است. این اگر بود، خب فقها همه حرمت می فهمیدند، استحباب فهمیدند، و این نمی شود. یعنی انصافا حمل بر ظاهر روایات مشکل است. خودشان هم آخر امر احتیاط وجوبی کردند.

خب این تا اینجا روایات. خب روشن شد که اجمالا انصافا روایت زیاد داریم، هم در اهل سنت و هم در شیعه بر اسانید صحیحه و متکرر و روایت معارض هم صریح یک چیز معارضی، روایتی بود مال امیر المومنین (ع) که مبهم بود که بگوید خلف وعد اشکال ندارد، وعده بدهید انجام ندهید. این را هم نداریم. که حالا باید ببینیم چه کار بکنیم.

مرحوم استاد چون عرض کردم من بخشهای فقهی را از کتاب ایشان می خوانیم برای اینکه مراجعه آقایان راحت تر باشد، در این چاپی که دست من هست از مصباح الفقاهه، جلد ۱، صفحه ۳۹۰؛ ایشان می فرمایند لا بأس بتوضیح حقیقة الوعد، اول مسئله وعد را دارند، بعدش هم مسئله خلف وعد. من همین جور عبارات را می خوانیم و بعد هم یک توضیحاتی که اشاره اجمالی.

ایشان می گوید اما حقیقة الوعد فانه يتحقق بعهد امور ثلاثة؛ یعنی تحقق مرادشان این است که سه جور ما وعد داریم؛ همه داخل در عنوان وعد هستند. یکی ان يخبر المتكلم عن عزمه على الوفاء بشيء؛

س: استاد خودتان آن حمل را قبول کردید؟

ج: کدام یکی؟

س: همان ۲۲:۵۴

ج: خب وقتی روایتش نیست چطور حمل بکنیم؟ مگر بگوییم در ارتکازشان بوده

س: نه در دلش مثلا چیزی باشد که

ج: بله، توی ذهن این است که پنج نرود، می گوید پنج می آییم، مرادش این است که پنج و نیم برود. خب این کذب است. قائل آمده،

چون آقای خویی دارد، امروز می خواهیم روایت آقای خویی را بخوانیم. این کذب است، این قطعا حرام است. این خلف وعد نیست، این کذب است.

س: روایات خلف وعد را بر این حمل کنیم

ج: خیلی بعید است.

اما بله، یکی ان يقول لواحد انی عازم علی ان اعطیک درهما، من می خواهم به تو یک درهم بدهم. حالا انی عازم، فکر نمی کنم این وعد باشد. من نیت این دارم. یا انی ملتزم بالمجی الی ضیافته، او علی اعظامک و اکرامک؛ و لا شبهة فی کون هذا من افراد الخبر غاية الامر ان المخبر به من الافعال نفسانیة، اعنی العزم علی الفعل الخارجی؛ نظیر سایر الاخبار عن سایر امور نفسانی. نظیر اخبار عن سایر امور نفسانی. راست است.

به هر حال وعده بودن این هم روشن نیست. یک چیزی توی وعد اضافه بر این است. من عازم هستم، من می خواهم، فکر نمی کنم وعد باشد.

به هر حال این یکی از محل کلام خارج است. و به قول ایشان ان کان حین الاخبار عازما هو صادقا و الا فهو کاذبا، و این اصلا صدق وعد هم بر این روشن نیست.

دوم، ان ینشأ المتکلم ملتزمه بنفس جملة التی، ظاهرا جمله باشد این یکی من چاپش واضح نیست، بنفس العلة جملة التی تکلم بها، بان يقول لک علی کذا درهما او دینارا او صوما، و نظیرش هم صیغ نذر و عهود است و عهد است. لله علی ان افعل کذا. این عرض کردم سابقا هم توضیح دادم یعنی توضیح کافی نشد، توضیحش برای بعد، بعید هم هست وارد بشویم. این جاهایی است که تعبیر اصطلاحا می گویند لام و علی. تعابیر به لام و علی. این تعابیر لام و علی در اعتبارات قانونی در بخش وجوب هم آمده. بنا بر مشهور لله علی الناس حج البيت، لله علی الناس. و عرض کردم این تعبیر لام و علی عاداتا در لغت عرب در موارد ذمه است. چون در موارد تکلیف، نقل کردیم عده ای قائلند که تکلیف فقط بأس است، غیر از بأس چیزی نیست. بعضی گفتند بأس هست و ذمه، دوتا.

به هر حال تعبیر لام و علی، چون عرض کردیم در لغت عرب مثلا فرض کنید در اصول مثلا می گویند صیغه افعل، صیغه لا تفعل، عرض کردیم در اصول این را می گویند یا جمل مثلا خبریه ۲۵:۴۵ لکن ما در روایات و در آیات مبارکه، دائما این جور نیست که محرمات با لا تفعل باشد یا واجبات با افعل باشد. مثلا المومنون عند، کلمه عند، المومنون عند شروطهم. مرحوم استاد که با جمله اسمیه هم قبول نمی کنند، مثلا زید قائم، یعنی یجب القيام علی زید. عرض کردیم این هم در لغت عرب ما داریم الزعیم غارم. الزعیم غارم جمله اسمیه است و جمله فعلیه هم نیست، اما در مقام انشاء است. الزعیم غارم و العاریة مردوده، یعنی یجب علی ۲۶:۲۶ این که ایشان فرمودند قبول نکردیم. عرض کردیم این مباحث گذشت.

.....
اضافه بر آن در لغت عرب اضافه بر جمل خبریه، فعل ماضی، فعل مضارع و اضافه بر جمله اسمیه، اضافه بر تمام اینها، صیغه افعال هم به کار می شود، از ادوات هم استفاده می کنند. یا مثل لام و علی که هر دو حرف هستند، یا مثل کلمه ان. خوب دقت بکنید.

لذا ما بحث کردیم مفصلاً یعنی ما معتقدیم که اگر چون مفصلاً گفتیم حالا فقط اشاره می کنم. بحث اصول را اگر بشود اینجور پیش ما تنظیم بکنیم؛ یک بحث در اصول درباره وجوب و حقیقت وجوب و آثار وجوب و این نکاتی که مربوط به وجوب است. یک بحث دیگری یا یک فصل دیگری که در بحث حجیت ظواهر است، الفاظی را که در لغت عرب دال بر وجوب است، یا محل کلام است. مثل انی امرک ان تفعل کذا، لک علی کذا؛ عند، المومنون عند شروطهم؛ جمله اسمیه، جمله فعلیه، جمله مضارعیه، صیغه افعال، یعنی این طور نیست که در اصول بحث صیغه افعال و جمل خبریه را آوردند تمام شده، در فقه دایره اوسع است.

و ممکن است یک کسی بگوید المومنون عند شروطهم از وجوب در نمی آید. آیا از کلمه عند وجوب در می آید یا نمی آید. چون این بحث مقام اثبات و دلالت و انعقاد ظهور یک چیزی است، مقام ثبوت چیز دیگری است. آقایان فعلاً در اصول اینها را جدا نکردند. به نظر ما اگر جدا می شد خیلی خوب بود.

یک بحث قانونی بود، حقیقت وجوب، حقیقت استحباب، مواردی که استحباب، مثلاً خیلی از جاها مثلاً مستحب است مثلاً خودش ماش یا خوردن عدس. این بحث اگر در اصول می آمد که آیا اصولاً معنای استحباب در مأكولات در مشروبات، در ملموسات، در مسکن، معنای استحباب در مسکن چیست اصلاً، اصلاً تصور استحباب در باب مسکن چیست، آیا واقعا به همین معنای استحبابی است که در نماز شب است یا یک تصور دیگر. به هر حال فعلاً من وارد این بحث نشوم.

گفته شده که اگر لام و علی باشد، ابتدائاً ذمه است. چون ما این را هم باز توضیح دادیم که در مقام تعبیر در لغت عرب در روایاتی که ما داریم خوب دقت بکنید، گاهی اوقات تعبیر، تعبیر امر و نهی است. گاهی اوقات تعبیر، تعبیر حکم وضعی است. هست یا نیست. مثلاً گاهی اوقات می گوید لیس لک ان تحرم الا من المواقیت التي وقتها رسول الله (ص)، این لیس لک به عنوان نهی است. و گاهی هم می گوئیم لا احرام الا من المواقیت؛ این به لسان وضع است.

س: اگر معتقد باشیم روایات نقل به معناست این حروف دیگر قیمتی پیدا نمی کند

ج: به هر حال نقل به معنا بودن اگر ما حجیت خبر عدل را قبول کردیم نه مثل مرحوم سید مرتضی. مبنا را باید نگاه کنیم. شاید شما مبنایتان روی مبنای سید مرتضی که خبر واحد را حجت می دانند. آن وقتی می گوید حجت نیست یعنی تمام اینها می شوند دلیل لبی، لفظی نیستند. راست است، روی آن مبنا این است.

آن وقت باید ببینیم اجماع چیست. تأثیری هم ندارد تمسک به الفاظ هیچ نکته ای ندارد. اما اگر بنا شد که ما بعد درجه ای از درجات حجت خبر ثقه یا خبر موثق به یا خبری که با شواهد است قبول بکنیم، آن وقت اینجا فایده دارد. حالا آقای خوبی گفته این خبر عدل، ثقه، و اینجا خیلی برایشان تأثیر دارد روی متون روایت بحث کردن.

آن وقت آن تفسیری که ما داریم، حالا این چون طولانی است من فقط اشاره می کنم. اعتقاد بنده این است که در آن توضیح، این دو تا با همدیگر مثل همین که الان در بحث اصول عرض کردیم، ادراک مباشر و غیر مباشر، ادراک مستقیم، مدلول مباشر و غیر، یا مدلول اولی و ثانوی.

اعتقاد خود بنده این است که وقتی می گوید لا احرام، این مدلول اولی اش نفی احرام است. مدلول ثانوی هم دارد و آن زجر است. وقتی گفت لا احرام، یعنی احرام نفهمیده است. پس مدلول اولی این است که احرام نیست، این مدلول اولی اش. مدلول ثانوی، حالا که احرام نیست، پس نبند. اما اگر گفت لا تحرم الا من المواقیت التی وقتها رسول الله (ص)، مدلول اولی اش نبند، لا تحرم، نبند، زجر است. مدلول دومی اش و ثانوی اش بطلان احرام است.

پس این دو تا در حقیقت در اولی و ثانوی متاکز هستند با هم. این تفسیری است که خلاصه حالا شرح طولانی دارد، ما فعلا خلاصه اش را عرض می کنیم شرحش در جای خودش.

پس اگر گفت لا احرام الا من المواقیت، ما معتقدیم چرا می گوئیم مثلاً لا احرام یعنی حرمة الاحرام، بیاییم به همان جهات ظاهری لفظ تمسک بکنیم. آن قاعده اولی، تطابق بین مقام ثبوت و اثبات. این قاعده اولی شان است دیگر. ما چرا دست از ظهورات لفظ برداریم؟ چه نکته ای دارد؟ می گویند لا احرام یعنی احرام نبند، زجر است. به این تعبیر گفتیم. نه داعی نداریم. ما بیاییم تمام روایات و ادله لفظیه را به همان ۳۱:۵۳ لفظی خودش که در مقام اثبات است حمل بکنیم.

پس لا احرام یعنی احرام محقق نمی شود. این مدلول اولی. حالا اسمش را می گذاریم مستقیم، به قول امروزی دایرکت. این مستقیم این است. آن که مستقیم این است. اسمش را بگذاریم مباشر، اسمش را بگذاریم مستقیم، اسمش را بگذاریم اولی، ثانوی، اسمش را بگذاریم صریح و کنایه، این هم می شود اسمش را گذاشت.

بعد یک مدلول ثانوی دارد و این مدلول ثانوی خوب دقت بکنید، ما توضیحاتش را مفصلاً عرض کردیم. اینها این مدلول ثانوی تلازم نیست. خیلی نکته فنی است.

مرحوم آقای خویی و دیگران بحث نهی در عبادت را جزو ملازمات گرفتند. ملازمات در اصول، مثل مسئله اجتماع امر و نهی یا مثل مسئله ۴۰:۳۲

ما آنجا عرض کردیم آن تلازمی که آقای خویی گرفتند قبول نکردیم. نه آقای خویی دیگران هم گرفتند اختصاص به ایشان ندارد. این تصور این است که این نه، ما می خواهیم بگوییم هر دو مدلول هستند، لازم و ملزوم نیستند. خوب دقت بکنید. فقط یکی به لحاظ ظهور لفظی اولی و ثانوی است. به لحاظ قانونی هر دو یکی هستند. خوب تأمل کنید نمی دانم روشن شد؟

اگر گفت لا احرام این خیلی بحثهای لطیفی است که چون متأسفانه در اصول ما نشد. اصول ما بیشتر روی جوانب قانونی، ما این را معتقدیم هم جانب قانونی را بررسی کنیم و هم جانب لفظی و رابطه بین لفظ و قانون.

پس این، این نیست که اگر گفت لا تحریم، این مفادش حرمت است، مفادش زجر است، لازمه اش بطلان احرام است. آقای خویی این جور می فهمند، نهی در عبادت را این جور معنا کردند.

ما می گوییم نه، هم زجر و هم بطلان احرام، هر دو لازم و ملزوم نیستند، هر دو مدلول هستند. یکی اولی است و یکی دومی است. یکی اصرح است یکی اخفی است.

س: دو تایشان مطابقی هستند یعنی؟

ج: هر دویشان مطابقی هستند.

س: ۴۷:۳۳

ج: هان، هر دویشان

س: استفاده در اکثر نمی شود

ج: نه، سرش را هم گفتیم حالا دیگر کشیدید بحث را، بعضی آقایان گفتند شما بحث را طولانی می گوید.

سرش را گفتیم چون لا به معنای نفی است در لغت عرب، یعنی عدم. لا در لغت عرب این است. لکن نفی به معنای حرفی نه به معنای اسمی. اگر معنای اسمی باشد، می گویند اعدام. اما به معنای حرفی لا است.

آن وقت معنای حرفی عرض کردیم روی تصور ما معانی اندکاکیه هستند. یعنی معانی هستند که در چیز دیگری اندکاک پیدا می کنند، در آنها ظهور پیدا می کنند. آن وقت تحریم، لا تحریم، یک هیئت دارد، یک ماده دارد. ماده اش ماده خب فعل مضارع است که مجزوم شده به خاطر لا، و هیئتش معذرت می خواهم، ماده اش هم احرام است.

ما عرض کردیم طبق قاعده این که آقایان برداشتند چسبیدند به تلازم، اشتباهشان همین جاست. طبق قاعده لا به معنای اعدام، به معنای نبودن، خوب دقت کنید. این چون به معنای نبودن است، خودش نبودن فی نفسه نیست، منکک در غیر است. آن غیر در اینجا چیست؟ هم ماده است هم هیئت. وقتی گفت روشن شد تحلیل لغوی؟ وقتی گفت لا تحریم، یعنی این لا که نفی است، اعدام است، هم به احرام خورده هم به هیئت. اگر به ماده بخورد می شود حکم وضعی، به هیئت بخورد می شود حکم تکلیفی. فرقی این است.

س: تمام نهی ها همین طور است؟

ج: همین طور است فرقی نمی کند.

س: یعنی به عنوان مثال لا تأکل دارد می گوید اکل نیست؟

ج: هان، همین است فرق نمی کند. لذا وقتی می گوید لا تأکل و لذا گفتم دلیلش هم این است. اگر بخواهید شما امر تشریعی را تفسیر بکنیم به تکوینی، دستش را می گیرید غذا نخورد. اگر لا تأکل که تشریع است، شما تکریمی اش انجام بدهید، چه کارش می کنید؟

س: این نهی از هیئت، نهی از ماده اش چه جوری است؟

ج: خب، یک وقت غذا را از جلویش بر می داریم. وقتی می گوید این غذا را نخور، یا دستش را می گیریم، این مال هیئت، یا غذا را از جلویش بر می داریم، این می شود ماده. وقتی بخواهید تشریع را تفسیر بکنید به تکوین. عرض کردم یکی از راه های خیلی مهم شما تفسیر تشریع به تکوین.

پس نکته فنی، این تحلیل کردم چون این تحلیل نیست در کلمات آقایان. ما چون لا را معنای حرفی گرفتیم. ببینید ما سعی کردیم هم معنای قانونی را مراعات بکنیم، هم ظهورات لفظی هم رابطه بین اینها. لا را به معنای اعدام گرفتیم، لکن نه اعدام به معنای اسمی، اعدام به معنای حرفی. وقتی معنای حرفی شد، باید در غیر باشد. فی نفسه لحاظ نشده است. در غیر که آمد، آن غیر چیست؟ من می گویم دو چیز شما دارید؛ یکی ماده یکی هیئت. این لا به هر دو می خورد. آقایان به هیئت زدند. گفتند این یعنی دستش را از غذا خوردن، این که گفته لا تحرّم، دستش را گرفته که احرام نپوشد، این زجر است. لازمه اش این است که احرام صحیح نیست.

ما عرض کردیم نه، ظاهرش به هر دو می خورد. چرا فقط شما به هیئت زدید؟ به ماده هم می خورد.

پس بنابراین اگر گفت لا تحرّم انا من المواقیت التي وقتها رسول الله (ص)، این معنای این عبارت این است؛ هم می گوید هم دست شما را نگه می دارد، هم زجر می کند، هم می گوید احرام نیست. پس در اینجا وقتی می گوید لا تحرّم، البته آن مدلول اولی نه تلازم، آن که صراحتاً اول به ذهن ما می خورد مثل نور اولی، مثل چیزهای صادق و کاذب، فجر کاذب... آن نور اول که به ذهن ما می خورد

س: هیئت است

ج: وضع است، احسنتم، هیئت است.

دومی اش ماده است.

س: نهی جنس چه؟

ج: هان، اما لا احرام، اولی اش ماده است. خوب دقت بکنید. اگر گفت لا احرام، اولی اش ماده است. خب طبیعتاً چون مقنن است، وقتی مقنن می گوید احرام مقید نیست، محقق نیست، یعنی احرام نبند دیگر چون امر تعبدی است دیگر. پس اینها تصور کردند این، خوب روشن شد؟

س: این وضعی نمی شود که دوباره همان طولی می شود قضیه

ج: نه طولی نیست.

س: از وضع ما استفاده می کنیم

ج: چرا، از وضع نه، دقت بکنید، مراد از وضع نیست. آنجا چون لا احرام آورده است. مراد استفاده می کنیم از کلامی که از شارع صادر شده، مشرع صادر شده. حالا می گویم این آقایان به ذهنشان یکی این می شود عرضی. نه عرضی نیستند، در طول نیستند که یکی لازم و ملزوم باشد. وقتی مقنن گفت لا احرام، احرام محقق نمی شود، یعنی نبند؛ چون احرام تعبدی است. گفت لا صلاة الا بفاتحة الكتاب، مگر صلات تعبدی نیست؟ تا گفت نماز نیست، یعنی نخوان.

س: توی معاملات فقط به ماده نمی خورد

ج: آنجا احسنتم. معاملات را گفتیم به هر دو می خورد. اصلا به ماده خوردنش واضح تر است البته. به خلاف آقایان که به هیئت زدند، به ماده را بحث کردند در تلازم. دیگر از بحث خیلی خارج شدیم. از بحث خارج نشویم که خیلی دیگر خارج می شویم.

پس بنابراین برگردیم به اصل مطلب، این بحث هست که لک علی، لک علی، این صحبت، انصافا هم ما باشیم و ارتکازات عرفی، انصافا حق همین است. انصافش ارتکازات عرفی هم مساعد با این است که در لام و علی، ابتدائا ذمه می آید. لک علی، ابتدائا ذمه می آید. و شواهد قرآنی هم عرض کردیم البته اینجا آقای خویی که تکلیف نوشتند، ایشان در بحث زکات اگر آقایان خواستند نگاه کنند، در اول کتاب زکات عروه به این مناسبت که ملک باید تام باشد در طول سال که اگر نذر کرد، منذور تصدق، مثلا چهل تا گوسفند داشت، در وسط سال نذر کرد یکی را صدقه بدهد، بعد تا آن شرطش پیدا بشود. آقای خویی فرمودند نه، این زکات واجب است، به خاطر، چون آنجا ایشان تکلیف صرف کردند.

ما در آنجا هم عرض کردیم، عرف، عرف عام از لک علی، لام و علی ابتدائا ذمه می فهمد، نه بأس و زجر. خوب دقت کنید. و عرض کردیم شواهد قرآنی هم همین است. یک کتابی هست المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، نه اینکه ما استظهار ایشان را قبول کردیم، ایشان هم با شواهد قرآنی این را می فهمد که در عرب جاهلی، در نذر، ملک می فهمیدند نه مجرد نذر.

که اگر، چون آیات نذر، آن وقت ما بحثمان این است که آقای خویی می فرمایند بر اینکه يجب الوفاء، فی به، ما نقطه فرقمان با آقای خویی این است که چون وجوب وفاء در باب نذر امضایی است نه تأسیسی. ایشان تأسیسی گرفتند. و الیوفوا نذورهم، در خود قرآن هست این. الیوفوا نذورهم. ما بحثمان این است که نذور قبل از اسلام بوده است. و این هم شواهد قطعی دارد در تمام تمدن ها، مصر، چین، هند، بابل، نمی دانم یونان، در تمام تمدن بشری این بوده که بشر یک شیئی را برای یک مقام عالی، حالا کلیسا بوده، کنیسه بوده، معبد بوده، راهب بوده، جادوگر قبیله بوده، خدا بوده، هر چه که بوده بالاخره برای آن قرار می داده که اسم این را نذر می گذاشتند. نذر، سابقه بشری دارد

نه فقط در جاهلی. دقت می کنید؟ می آمدند این را اسمش را نذر می گذاشتند. این بوده در زندگی بشر، تمام شواهد تاریخی قطعی است در این جهت.

انما الکلام در ذهنیت عرب جاهلی که آیات مبارکه یا روایت، ما کان لنذر لله، ما حرفمان این است که آیه و روایات مبارکه تأسیس نیست. این تخصیص و تضییق درجه عرف است. چون نذر برای بت قرار می دادند، برای چیزهای مختلف. روایت آمد نه، نذر فقط لله. آن وقت فقی به، به همان فهمی است که در جاهلیت بوده، خوب دقت کردید؟

این روایت نکته اش لله است. به هر نذری وفا واجب نیست. نذری که لله بود، وفا باید بشود. آن وقت ایشان از آن آیه مبارکه، قالوا هذا لله، حالا ممکن است من چون ریشه هایش را می گویم، بحث فکر بکنید که چون آقای خویی به همین اجمال یعنی رسمشان این است که ارسال مسلمات می کنند. ببینید قالوا هذا لله و هذا الشکائنا، یک، کلمه لام به کار برده شده که این مفید ملک است. درست شد؟ دو، کلمه شرکا به کار برده شده که این هم مفید ملک است. قالوا هذا لله، و هذا الشکائنا؛ به ضمیمه این دو تا لام و شرکا، معلوم می شود که اگر نذر می کردند، در نذر او را مال بت می دانستند. و مال خدا می دانستند. و بت را با خدا شریک می دانستند. مثل تعبیر انما فان لله خمسة؛ کلمه خمس هم می گویند در لغت عرب ظهور دارد در شرکت، و ظهور در مال، غیر از خذ من اموالهم صدقة؛ اصلا خود این لفظ ظهور در عینیت خارجی ندارد، اما لفظ، مثلاً نصف این مال شماست؛ این ظهور در عینیت دارد نه غیر از ذمه.

پس بنابراین برگردیم به این مطلب. بعید نیست البته آن لله علی الناس حج البيت من استطاع علیه سیلا، آن را در بحث حج متعرض شدیم. چون چند بار ذکر کردیم گفتیم علی المبنا، دیگر حالا هم یک اشاره بکنیم، فعلا که همه را گفتیم این یکی را هم بگوییم.

ما یک شبهه داریم، که این لله علی الناس حج البيت دلیل بر وجوب حج باشد. چون آقایان آیه را گرفتند و حج را هم واجب مشروط می دانند یا معلق به تعبیر بعضی هایشان.

به ذهن ما حج واجب مطلق است، مثل نماز است، هیچ فرقی نمی کند. این آیه مبارکه با لام، چون ما به اعتقاد ما این لله علی الناس در مقام جعل وجوب حج نیست. این یک ذهنیت خاصی است. حالا روایتی هم که داریم، آن روایت هم معلوم نیست، دلالتش این باشد، بحث دیگری است. دلیل در باب حج، اتم الحج و العمرة لله است. آن است نه این آیه مبارکه لله علی الناس حج البيت. چون لام و علی ... در کلمات اصحاب ما، متأخرین، در همین حواشی عروه نگاه بکنید، از کلمه لام و علی، این پیش ما روشن نیست. به خاطر اینکه سیاق آیه ناظر به وجوب حج نیست. سیاق آیه اصولاً همان طور که در تفسیرش وارد شده، فرق بین مسجد الحرام و مسجد الاقصی برای

یهود، این آیه ناظر به این است. خداوند می فرماید ان اول بیت وضع للناس، شما خوب یهود هم می دانید که کعبه قبل از مسجد الاقصی بوده، اول بیت کعبه است. للذی بیکه مبارکه، این مبارک است و آن مثلاً مبارک نیست، و فیه آیات بینات مقام ابراهیم؛ شواهدی هست که این مقدم بر آن است. یکی مقام ابراهیم (ع) است. چون آنها هم می دانند که مسجد الاقصی بعد از ابراهیم (ع) توسط سلیمان (ع) بنا شده است. فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان امناً، مسجد الحرام امن است، حرم امن الهی است، مسجد الاقصی امن نیست، به اصطلاح قدیم فارسی بسط، بسط می نشستند. آنجا حرم است، آنجا حرم نیست. فمن دخله. اینها فوارق ما بین مسجد الحرام و مسجد الاقصی است. روشن شد؟

و لله علی الناس، این لله اینجا آمده است. و لذا این آیه مبارکه، چون اشاره به ارتکاز خارجی است، می شود روی اجمالاً نه اینکه با این جعل وجوب کرده باشد. و از آنطرف هم حج البیت واجب است؛ چون عرض کردم آنها می دانستند و لذا ناس هم در اینجا عامه مردم که در اینجا مراد مشرکین هم هست. پس این آیه در وقتی است که مشرکین نظر بوده است.

البته در روایات ما دارد که حضرت ابراهیم (ع)، حضرت موسی (ع)، حضرت عیسی (ع)، حج آمدند و بر امم سابق کلا بوده، آنها انجام ندادند یهود و نصاری انجام ندادند.

علی ای حال و لله علی الناس حج البیت، از آن طرف هم حج البیت واجب یعنی می روند مردم، ببینید مردم که اینجا شامل کفار هم می شود. اما مسجد الاقصی کسی نمی رود. اگر شما بروید خود یهودی ها، اما این را مردم می روند. دقت کردید؟

سیاق آیات ناظر نیست به مقام جعل و تشریع، سیاق آیات سیاق دیگری است. البته آن واقع خارجی مفروغ عنه است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين